

۲- شهر و سرمایه

تمدن شهری در روسیه فرآورده ی تاریخ اخیر یا به کلام دقیق تر چند دهه ی اخیر است. در اواخر سلطنت پتر اول، در ربع اول قرن هیجدهم، رقم جمعیت شهری قدری بیش از ۳۲۸۰۰۰ نفر، یعنی در حدود سه درصد کل جمعیت کشور بود. این رقم در اواخر همان قرن به ۱۳۰۱۰۰۰ نفر یعنی در حدود ۱/۴ درصد کل جمعیت رسید. تا سال ۱۸۱۲ جمعیت شهری به ۱۶۳۵۰۰۰ نفر، که معادل ۴/۴ درصد جمعیت کل بود، افزایش یافت. تا اواسط قرن نوزدهم هم هنوز بیش از ۳۴۸۲۰۰۰ نفر، یعنی ۸/۸ درصد کل نگشته بود. سرانجام بر طبق آخرین سرشماری (۱۸۹۷) رقم جمعیت شهرها ۱۶۲۸۹۰۰۰ نفر یعنی در حدود سیزده درصد کل جمعیت بود*.

اگر ما شهر را به منزله ی یک صورت بندی اجتماعی- اقتصادی و نه صرفاً یک واحد اداری در نظر بگیریم، می بایست اقرار کنیم که رقم های فوق الذکر بازگوکننده ی تصویر حقیقی توسعه ی شهرها نیستند: در تاریخ دولت روسیه نمونه های متعددی از اعطاء یا لغو منشور اعتبار شهرها به دلایلی که به زحمت پایه ای علمی داشتند به چشم می خورد. با وجود این، این ارقام به روشنی نشان دهنده ی عدم اهمیت شهرها در روسیه ی بیش از اصلاحات و رشد بسیار سریع آن ها در خلال دهه ی گذشته اند. بنابر محاسبات میخائیلوفسکی افزایش جمعیت شهری طی سال های ۱۸۸۷-۱۸۸۵ معادل

* این ارقام مأخوذ از مقالات میلیوکف اند. جمعیت شهری تمامی روسیه، که شامل سیبری و فنلاند نیز هست، مطابق سرشماری ۱۸۹۷، ۱۷،۱۲۲،۰۰۰ نفر یا ۱۳/۲۵ درصد کل جمعیت داده شده است (مندلیف، به سوی شناخت روسیه، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶، دو جلد، جدول صفحه ۹۰). ل-ت

۳۳/۸ درصد یعنی بیش از دو برابر افزایش کل جمعیت روسیه (۱۵/۲۵ درصد) و تقریباً سه برابر افزایش جمعیت روستائی (۱۲/۷ درصد) بود. چنان چه بر این روستاها و دهکده های صنعتی را نیز اضافه کنیم، رشد سریع جمعیت شهری (به مفهوم غیرکشاورزی) حتی نمایان تر می شود.

لیکن شهرهای مدرن روسیه نه تنها از لحاظ تعداد ساکنان بلکه هم چنین از لحاظ نوع اجتماعی با شهرهای قدیمی فرق دارند. اکثر شهرهای قدیمی ما تقریباً هیچ گونه نقش اقتصادی نداشتند، بلکه مراکز نظامی و اداری و یا استحکامات دفاعی بودند، ساکنانش به اشکال مختلف به خدمات دولتی اشتغال داشتند و به خرج خزانه داری گذارن می کردند و به طور کلی شهر مرکز اداری، نظامی و وصول مالیات بود.

زمانی که جمعیتی غیر- خدماتی برای حفاظت در مقابل دشمنان در داخل حصار شهرها یا حومه ی آن مستقر می شد، این امر به کوچک ترین وجهی مانع از ادامه ی فعالیت های کشاورزی سابق آنان نمی گشت. بنا به گفته ی م- میلیوکف حتی بزرگ ترین شهر روسیه قدیم، مسکو، صرفاً یک ملک سلطنتی بود، بخش معتنابه جمعیت به انحاء گوناگون به عنوان ملتزمین، محافظین و یا خدمت گزاران به دربار وابسته بودند. بر طبق سرشماری سال ۱۷۰۱، از ۱۶۰۰۰ خانوار فقط ۷۰۰۰ خانوار یعنی ۴۴ درصد کشاورز و صنعت گر بودند و حتی اینان در حومه ی نواحی دولتی زندگی و برای کاخ سلطنتی کار می کردند. نه هزار خانوار باقی مانده به روحانیون (۱۵۰۰) و اقدار ممتاز حکم فرما تعلق داشتند. " بدین ترتیب شهرهای روسیه نظیر شهرهای زیر سلطه استبدادهای آسیائی و در تباین با شهرهای صنعتی و تجاری قرون وسطای اروپا صرفاً نقش مصرف کننده داشتند. در همان دوران،

این اصل که پیشه‌وران حق ندارند در دهکده‌ها زندگی کنند، در شهرهای غربی، کم و بیش با موفقیت، مرسوم گردید، ولی شهرهای روسیه هرگز در راه چنین هدفی نکوشیدند. پس صنعت مانوفاکتور و صنایع دستی در کجا بودند؟ در روستاها، پیوسته به کشاورزی.

سطح پائین اقتصادی، هم راه با چپاول شدید دولت، به هیچ‌گونه انباشت ثروت یا تقسیم اجتماعی کار مجال نمی‌داد. تابستان‌ها که در مقام مقایسه با غرب کوتاه‌تر بودند، در زمستان مجال فراغت بیشتری را ایجاد می‌کردند. صنعت مانوفاکتور با در نظر گرفتن این عوامل هرگز از کشاورزی جدا نشد و در شهرها متمرکز نبود، بلکه به صورت اشتغالی مکمل به کشاورزی در روستاها باقی ماند. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، زمانی که صنعت کاپیتالیستی به طرز وسیعی رو به توسعه نهاد، صنعت مانوفاکتور عمده‌تاً فقط با صنعت دستی روستائی رو به رو بود و با هیچ‌یک از صنعت‌های شهری مواجه نگردید. هم‌میلیوکف می‌نویسد: "در مقابل حداکثر یک و نیم میلیون کارگر کارخانه که در روسیه وجود دارد، هنوز لااقل چهار میلیون دهقان به مانوفاکتورهای خانگی در روستاهای خود اشتغال دارند و در عین حال فعالیت‌های کشاورزی خود را نیز کماکان دنبال می‌کنند. این همان طبقه‌ای است که ... کارخانه‌های اروپائی از آن پایه گرفت و لیکن به کمترین وجهی... در تأسیس کارخانه‌های روسیه نقشی ایفا نکرد."

البته ادامه‌ی رشد جمعیت و بارآوری تولیدی آن، پایه‌ای برای تقسیم اجتماعی کار فراهم کرد. این امر طبیعتاً شامل صنایع دستی شهری نیز می‌گردید. لیکن در نتیجه‌ی فشار اقتصادی کشورهای پیش‌رفته، صنایع

عظیم کاپیتالیستی این پایه را ضبط کردند، به طوری که صنایع دستی شهری
مجال برای توسعه نیافت.

چهار میلیون پیشه ور روستائی همان عناصری بودند که در اروپا هسته ی
جمعیت شهر را تشکیل داد و به عنوان استاد کار یا شاگرد کار دیده در اصناف
متشکل شده و بعداً خود را هر چه بیشتر و بیشتر خارج از اصناف یافتند. دقیقاً
این طبقه ی پیشه ور بود که طی انقلاب کبیر بخش عمده ی توده ی جمعیت در
انقلابی ترین بخش های پاریس را تشکیل می داد. به خودی خود این واقعیت-
عدم اهمیت صنایع شهری ما- نتایج غیرقابل تخمینی برای انقلاب ما دربر
داشت*.

خصوصیت اصلی اقتصادی شهر مدرن در این واقعیت نهفته است که مواد
خام محصول روستا را به مصنوع تبدیل می کند. از این رو شرایط حمل و
نقل برای شهر اهمیت قاطعی دارد. تنها گشایش راه آهن قادر بود منابع
تأمین کننده شهر را تا این حد وسعت بخشد که امکان تراکم چنین توده های
بسپتی فراهم آید. ضرورت تمرکز جمعیت از رشد صنعت بزرگ کارخانه ای
ناشی گردید. هسته ی جمعیت یک شهر مدرن، حداقل شهری که تا اندازه ای
از اهمیت اقتصادی و سیاسی برخوردار باشد، طبقه ی به شدت متمایز
گشته ی کارگران مزدور است. این طبقه که طی دوره ی انقلاب کبیر فرانسه
اساساً هنوز ناشناخته بود، مقدر گشته بود که در انقلاب ما نقش قاطعی ایفا
کند.

*- هنگامی که مقایسه ی بی چون و چرا بین انقلاب روسیه و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه رایج
شده بود، پارووس^(۱) این واقعیت را به مثابه ی آن چه ویژگی سرنوشت انقلاب روسیه را تعیین
می کند، گوشزد کرد. ل- ت

سیستم صنعتی کارخانه ای نه تنها پرولتاریا را به صفوف جلو پیش می آورد، بلکه موقعیت دموکراسی بورژوایی را نیز مرتعش می سازد. در انقلاب های گذشته، دموکراسی بورژوایی حمایت خود را در بین خرده بورژوازی شهری مثل پیشه وران، دکان داران کوچک و غیره به دست آورد.

دلیل دیگر نقش عمده ی غیرقابل قیاس سیاسی ای که پرولتاریای روسیه ایفا کرد این واقعیت است که سرمایه ی روسیه به میزان متناهی منشاء خارجی دارد. این واقعیت بنا به گفته ی کائوتسکی به رشد کمی، نیرو و نفوذ پرولتاریا انجامید که با رشد بورژوا- لیبرالیزم متناسب نبود.

چنان که در بالا گفته شد، در روسیه سرمایه داری از سیستم صنعت دستی انکشاف نیافت. سرمایه داری با فرهنگ اقتصادی کل اروپا در پشت سر خود، روسیه را تسخیر کرد و در مقابل آن پیشه ور در مانده ی روستا یا پیشه ور مصیبت زده ی شهری به مثابه ی رقیب آئی، و دهقانان نیمه- گدا به مثابه ی نیروی کار ذخیره قرار داشت. استبداد به طرق گوناگون در به اسارت کشیدن کشور با زنجیرهای سرمایه داری مساعدت کرد. در وهله ی اول دهقان روسی را به باجده بورس های دنیا تبدیل کرد. فقدان سرمایه در داخل کشور و نیاز مداوم دولت به پول زمینه ای برای وام های رباخوار خارجی فراهم کرد. از دوران سلطنت کاترین دوم تا وزارت ویت و درنوو^(۱) بانک داران آمستردام، لندن، برلن و پاریس به نحوی سیستماتیک می کوشیدند حکومت خودکامه را به بورس بازی عظیمی تبدیل کنند. بخش قابل توجهی از وام های به اصطلاح داخلی، یعنی وام هائی که از طریق بخش های اعتبارات داخلی دریافت می شد، به هیچ وجه از وام های خارجی متمایز نبود، چون این ها در حقیقت به

سرمایه داران خارجی سپرده می شد. استبداد با پرولتریزه کردن و فقیر ساختن دهقانان از طریق مالیات بندی سنگین، میلیون های دریافتی از بورس اروپائی را به سربازان، ناوهای جنگی، به زندان ها و راه آهن تبدیل می کرد. بخش عمده ی این هزینه ها از دیدگاه اقتصادی مطلقاً غیرمولد بود. سهم عظیمی از تولید ملی به شکل ربح به خارج فرستاده می شد و اریستوکراسی مالی اروپا را غنی و تقویت می کرد. بورژوازی مالی اروپا که نفوذ سیاسی اش در کشورهای پارلمانتاریستی در طی ده سال گذشته بدون وقفه رشد کرده و سرمایه دارهای تجاری و صنعتی را وادار به عقب نشینی به پشت صحنه کرده است، حکومت تزاریستی را به تبعیت خود درآورد؛ لیکن این بورژوازی نمی توانست و نمی خواست جزئی از اپوزیسیون بورژوائی درون روسیه گردد. اصولی که بانک داران هلندی هوپ و شرکاء Hoppe&Co در شرایط وام به تزار پل در سال ۱۷۹۸ فرموله کردند، رهنمون این بورژوازی در هم دمی یا در ناسازگاریش بود: "پرداخت بهره می بایست مستقل از شرایط سیاسی صورت گیرد." بورس اروپا حتی مستقیماً در حفظ استبداد ذی علاقه بود، زیرا هیچ حکومت دیگری قادر به تضمین چنین بهره ی رباخوارانه ای نبود. مع الوصف وام های دولتی یگانه راه ورود سرمایه ی اروپائی به روسیه نبود. همان پولی که پرداخت آن بخش قابل توجهی از بودجه ی دولتی روسیه را تحلیل می برد، به شکل سرمایه ی تجاری- صنعتی که مجذوب ثروت طبیعی دست نخورده ی کشور و به خصوص نیروی کار سازمان داده نشده و تا آن زمان ناآشنا به هرگونه مقاومتی، شده بود به سرزمین روسیه باز می گشت. دوره ی شکوفائی صنعتی ما در سال های ۹۹- ۱۸۹۳ دوران تشدید ورود سرمایه ی اروپائی نیز بود. بدین ترتیب این

سرمایه که به مانند سابق عمدتاً اروپائی باقی می ماند و تحقق قدرت سیاسی اش در پارلمان های فرانسه و بلژیک صورت می گرفت، بود که طبقه ی کارگر روسیه را بسیج کرد.

سرمایه اروپائی با به اسارت کشیدن اقتصادی این کشور عقب افتاده، رشته های عمده ی تولیدی و روش های ارتباطی خود را از فراز یک سلسله مراحل میانه ای فنی و اقتصادی که در کشورهای منشاء خود مجبور به عبور از آن بوده بود، گذر داد. اما هر چه بر سر راه تسلط اقتصادی اش با موانع کمتری مواجه می گشت، به همان نسبت فقدان اهمیت نقش سیاسی آن بیشتر نمایان می شد.

بورژوازی اروپائی از بطن "قشر ممتاز سوم" (۱) قرون وسطی انکشاف یافت و در لفافه ی منافع مردمی که خود خواهان بهره کشی از آنان بود پرچم اعتراض علیه چپاول و تعدی دو قشر ممتاز اول را برافراشت. سلطنت مطلقه ی مبنی بر افسار ممتاز در قرون وسطی، در فراشد تبدیل خود به استبداد بوروکراتیک بر مبارزه ی توده های شهری علیه دعاوی روحانیون و اشراف اتکاء کرد. بورژوازی از این مبارزه برای ترفیع سیاسی خود استفاده کرد. بدین گونه استبداد بوروکراتیک و طبقه ی سرمایه دار مقارن با یک دیگر رشد کردند و هنگامی که این دو با یک دیگر در تضاد افتادند، یعنی در سال ۱۷۸۹ بورژوازی ثابت کرد که از حمایت تمامی ملت برخوردار است.

استبداد روسیه تحت فشار مستقیم دول غربی رشد کرد و بسیار زودتر از آن چه شرایط اقتصادی داخلی پیدایش بورژوازی سرمایه دار را ایجاب می کرد، دست به کپی بردن متدهای حکومتی و اداری دول غربی زد. به نقد ارتش

آماده ی عظیم و دستگاه متمرکز و بوروکراتیک مالی در اختیار داشت و در زمانی که شهرهای روسیه هم چنان نقش اقتصادی مطلقاً بی اهمیتی داشتند، به طور جبران ناپذیری به بانک داران اروپائی مقروض بود.

سرمایه که از غرب و با هم کاری مستقیم استبداد از راه رسیده بود، در مدت کوتاهی چندین شهر قدیمی را به مراکز تجارت و صنعت تبدیل کرد و حتی پس از طی دوران کوتاهی در محل هائی که سابقاً مطلقاً غیرمسکون بودند، شهرهای تجاری و صنعتی ایجاد کرد. این سرمایه اغلب به شکل شرکت های سهامی بزرگ غیرشخصی ((حقوقی)) نمودار می گشت. در خلال ده سال شکوفائی صنعتی ۱۹۰۲-۱۸۹۳ مجموع سرمایه ی سهامی دو ملیارد روبل افزایش پیدا کرد. حال آن که طی سال های ۹۲-۱۸۵۴ صرفاً نه صد میلیون افزایش یافته بود. پرولتاریا بلافاصله خود را به صورت توده های عظیمی متمرکز یافت، در حالی که بین این توده ها و حکومت خودکامه، بورژوازی کاپیتالیستی ای قرار داشت که از لحاظ تعداد بسیار ناچیز و منزوی از "مردم" نیمه- خارجی و بدون سنت های تاریخی بود و تنها ملهم آن حرص منفعت بود.

